

رفیق... جان باخت!

خبر ، کوتاه بود و سنگین
فریاد در نطفه خاموش شد

مرگ لحظه ها
لحظاتی بی نام
انفجار لحظه ها
انفجار اندیشه
نشست غبار خاطره ها بر خون

لحظه های تولد و... زندگی
لحظه های بازی های کودکانه
لحظه های مدرسه
پاران دبستانی.....

لحظه های شورانگیز عشق
لحظه های دلدادگی و دیوانه گی
لحظه های پروازهای بی پروا

لحظه های نوجوانی در کار
لحظه های کارخانه
لحظه های آموزش و اندیشه
لحظه های الغای سربی سرمایه

لحظه های انباشت ارزش کار
استیداد استثمار
لحظه های زندگی با اعمال شاقه
لحظه های اختناق و تهدید

لحظه های تنهایی
لحظه های فشار و تنگ دستی
لحظه های خجالت و شرمندگی
لحظه های خواهش، تمنا،فریاد، اعتراض

لحظات جمعی
پای سفره پاملخی
پای کارسه های حروف سربی...
پای سفره خالی والده آقا مصطفی

لحظه های زایش آگاهی
لحظه های ادراک آگاهی آزادی
لحظه های تعمق، جستجو، دگرگونی

لحظه های شورش عاشقانه امواج تاریخی رهانی
لحظه های جاری "گلمشت درشت مردم"
لحظه های پرواز عاشقانه و بی دغدغه پرنده گان
در دشت های بیکران رویای آزادی

لحظه های شکست دروازه های تمدن بزرگ
لحظه های شکست سکوت و اختناق وزندان
لحظه های شکست ابتذال و مصرف

لحظه های شورش آگاهی
لحظه های شناخت رفاقت و معرفت و مشارکت و همپاری
لحظه های پیروزمند مردم کارگر و زحمتکش
لحظه های تغییر

انفجار لحظه ها
لحظه های خونین
لحظه های جنگ
جنگ طبقات

لحظه های صحنه های سیاست و اقتصاد ، آموزش
دین و فرهنگ و اجتماع،...
لحظات ناپاوری ، توهم و اعتماد و رویا، شک و تردید

لحظه های محاصره
محاصره در آتش و خون
آتش افیون مذهب
آتش جاه طلبی و قدرت
آتش جعل و جهل
آتش اعتقاد و توهم و باور
آتش گلوله های سربی و شیمیائی
مذاب جنایت و حماقت و خیانت
لحظات سوختن خشک و تر
لحظات شکست اعتماد و توهم و باور
لحظات قربانی
لحظه های بارش بی وقفه زخم

انفجار لحظه ها

لحظه های پرواز فانтом ها و میگها ...
شکست دیوار های صوتی
انفجار بی وقفه موشکها و بمب ها ،...خمپاره ها ومین ها
لحظه های انفجار تار و پود انسان ... ،
چوب وسنگ و آهن و ..
لحظات زخم ،درد
پذیرش جبر
سرنوشت

لحظه های تعقیب و گریز
لحظه های زندانی
لحظه های شلاق و شکنجه و تابوت
لحظات بیدادگاه های تفتیش عقاید
سروهای ایستاده رهائی
لحظه های اعدامی
لحظه های مرگ طبیعت آگاهی
لحظه های سوخته زمان
لحظات گمنام و بی نام فاجعه
لحظه های تابستان 67
لحظه های زاری تاریخی مردم

انفجار لحظه ها

لحظات بی نام آتش جعل و جنگ
سوء استفاده از عشق و رویا ،
سوء استفاده از اعتماد و باور مردم
لحظه های بی نام جعل بربریت !

هزاران پرنده زاینده
سودای رهائی در سر
قلبی خونین در دست
گلوله ائی در چشم
گلوله ائی در دهان
در دشت های گل های سرخ
خاوران ها و لعنت آباد ها
خونین و مالین
بر خاک فرودافتادند

لحظه های تاریخی مقاومت و زخم

لحظه های نسل کشی ، فرهنگ کشی ...

اعتراض و وحشت

لحظات تاریخی و ننگین اسلام و سیاست

و انقلابیون اسلامی

لحظات جوانه زدن تغییر

لحظات تاریخی دفاع ایدئولوژیک

بربریت یا سوسیالیسم

برابری انواع انسان

لحظات تاریخی جایجائی قدرت

لحظات سکوت و انجماد تاریخی انسانیت

لحظات تحمیل و تعمیق فرهنگ قدرت

لحظه های غریبه و ناشناس

لحظه های مهاجرت اجباری

لحظه هائی که هیچکس نمی دانست

هر کجا که رود آتش افروخته اند

آسمان آزادی ، همه جا قفس است

لحظات اقامت اجباری

کار استثمار

در آواربوم های دموکراسی

قفس های رنگارنگ

رنگین کمان تحمیل

لحظات خالی سکوت و افتراق و سکون

لحظات مرگ خاطره های بالنده

انفجار لحظه ها

انهدام لحظه ها

فریاد میزنم در خود

رفیق... جان باخت

چه میجویی در این و آن وادی خاموش!

زندگی، آزادی ، آگاهی ،؟

زمستان بود
زمستانی ویرانگر و طولانی
سرزمینهای سوخته
سرزمینهای درآب
سرزمین های اشغال
کارگران و زحمتکشانشان گرسنه
کار؛ ویرانگر و مرگ آور
نان، ناکافی و آلوده
زندگی؛ هولناک و بهت آور
آزادی، دست و پا بسته در زندان
آگاهی ، خفته در تابوت

اعتماد بود و باور
طغیان بود و اعتراض
شورش بود و اعتصاب

همسرایان خواندند:
" پنجه های بهار
روی بازمانهای برف زمستان...
چهل و نه خونین است . "

"سر اومد زمستون"
"بنفشه گل و داد و مزده داد ، زمستان شکست و رفت"
"بهاران خجسته باد!"

بهار آمد
رهبران و مالکان و....
سنت اسلاف را پاس داشتند
انسان و تاریخ را
با آیات الهی
درطوفان کاشتند

شخم بهاره را با سرنیزه زدند

بهاران سرزمینهای خلق های ساکن ایران
سرزمین های همسایه؛
ترکیه، فلسطین ، افغانستان ،عراق و ... و
خونین شد

" سلام مادر داغدار من
ای بهار سوگوار "

سلام گفتیم و با بهار در خون ایستادیم

تابستان شد
سرکوب آگاهی ، کشتار اقدامگر
گل های خونین زندان...
گل های خونین ... مردادی 50 ...
گل های خونین ... شهریور 57.....
دسته گل های خونین توماج، ...جهان ...
تابستان 67 ...
تابستان 78 ...
تابستان 88 ...

" بگو چگونه بخوانم که دل بسوزد پاک
بگو چگونه بگویم ز باغ خون بر خاک ؟ "

خوانند و خواندیم
و امروز زندانیان فلات ایران و... میخوانند:
آگاهی ، آزادی ، عدالت اجتماعی
" خالی هر لحظه را سرشار باید کرد از هستی "

گذارو انسجام لحظه های خاطره
در غبار دود و باروت و خون

پائیزاست
اوج
امواج طغیانی ی
کار و دانش و بیکاری و بیکاری و
بیماری و فقر و گرسنگی.....
صدای رسای زنان زندانی
صدای رسای زندانیان کارخانه و فلات
صدای رسای زندانیان خانه و مدرسه
صدای رسای زندانیان خدمات ، ...، علم و دانش و هنر
در سکوت حزن انگیز همراهی جامعه
بگوش میرسد :

"گارگر هفت تپه ایم ، گرسنه ایم ، گرسنه ایم!"

" این نعره من است که روی فلات می پیچد ،
و خاکهای سکوت زمانه تاریک را می آشوبد
.... این نعره من است که میروید ،
خاکستر زمانرا از خشم روزگار
آنگاه دریای درشت پلکهای خفته می جنبند
و می کشاید صدهزاران چشم هول انگیز
و در نگاه پاسداران خیره می ماند
ناگاه می توفند از اعماق (تابستان خونین)
شوریدگان خشم ،
ناگاه میجوشد از قلب زمین ،
این خفته بیداران "

"لحظه ائی در کار این خفتار میمانم"

دبری است

صدای خروشان رودهای جاری

در طنین فریادهای ضرورت و نیاز

عدالت و برابری و آزادی ...

دیوارهای رفرم و همزیستی

سکوت وسلوک و سازش

و هر قفس را

شکسته است

دیر نیست

فرومیریزند

لاشه های افیونی دین و سیاست و رفرم و اصلاحات!

پایه های فرسوده

سد و بند

تار و پود زنگارگرفته

قل و زنجیر

در هر لحظه بیدار

فرامیخوانند

سیاه ماهیان بالغ رودهای پرخروش اقدام :

نبرد طبقاتی

نغی هر قفس ، هر زنجیر ، هر بند ،

هر ریسمان آلوده به جعل و جهل

تدبیر ، حرکت، تغییر و تکامل

، ، آگاهی، آزادی ، رهائی

....آگاهی؟

لحظه ائی در کار این اغماء میمانم!

سفر سنگ

کسی راز مرا داند که از این رو به آن رویم بگرداند!

اینهمه راه ، بیراه ، سنگلاخ...

اینهمه گذار

اینهمه علم ، دانش، تجربه

اینهمه سازمان ، تشکیلات ، انجمن ، محفل ، ...

برای رسیدن به اینجا و اکنون ؟

برای زنده ماندن ؟

راکد ماندن و گندیدن ؟

... نه نمی تواند این باشد !

" آنچه که امروز برای ما مفهوم آزادی یافته است ،

انسان آینده را آزاد خواهد کرد... "

مرگ ؛ ریزش بی وقفه برگهای زرین درختان جوان و تنومند آزادی

زندگی ؛ رویش بی وقفه جوانه های مقاوم زمستانی

برگی چرخ زنان بر زمین فرود آمد

پرواز را به خاطرش آورد

پرنده ائی از قفس پرید

جان باخت

پرنده گانی جان بر دیوار قفس میکوبند

"پرواز را به خاطر بسیار، پرنده مردنی است"

زندگی اما ،

همچنان رویائی شیرین است

نقش آگاهی در آن

همیاری و همکاری و همگامی

در پالایش رودخانه جاری اقدام است !

با یاد امین ، داریوش ، حسین

و همه رفقای جان باخته و اعدامی و زندانی فصل های تکامل

جهان / 14.11.2010- 24.11.2006

